

انقلاب اسلامی

هجرت

شماره: ۵۷۲ - ۳۰ تیر تا ۱۲ مرداد ۱۳۸۲

بیرون از مثلث

- هاشمی رفسنجانی در پی آنست که نماد ترکیبی از دو سنت استبداد بگردد: ص ۱
- رودرروئی «خط سید ضیاء» با خط آزادی و استقلال: ص ۴
- بوش و بلر در «باتلاق عراق» و بیم و امید خامنه‌ای و هاشمی رفسنجانی: ص ۸
- جنبش اعتراضی دانشجویان و اجتماع‌ها در جهان در حمایت از جنبش: ص ۱۰
- نامه‌ای با ۳۹۰ امضاء به خامنه‌ای: ص ۱۳
- نقش قاضی مرتضوی در قتل زهرا کاظمی و موج دستگیریه‌ها: ص ۱۳

خلاء رهبری؟

در همان حال که موضعگیری و شعارهای دانشجویان و مردمی که در جنبش آنها شرکت می‌کنند، روز به روز، دقیق‌تر و شفاف‌تر می‌شود، در همان حال که خواست مردم ایران پرده‌های سانسور را می‌برد و از جو دروغ عبور می‌کند و به وسائل ارتباط جمعی راه می‌یابد، در همان حال که افکار عمومی جهان، بیش از پیش، آگاه می‌شود که مردم ایران مثلث زور پرست (ملاتاریا و پهلوی طلبها و گروه رجوی) را نمی‌خواهند، همچنان سخن از اینست که دانشجویان و مردم ایران رهبری ندارند.

قول لیبراسیون، روزنامه فرانسوی، متناقض می‌نماید: زیرا اگر ایرانیان این مثلث را نمی‌خواهند، پس خواست آنها در بیرون از مثلث زور پرست قرار می‌گیرد. و اگر شعار می‌دهند: «آزادی استقلال، مردم سالاری»، پس می‌دانند چه می‌خواهند و آنچه می‌خواهند، مردم سالاری است که برای نخستین بار در تاریخ ایران، مثلث زور پرست دیگر دولت مدار و صحنه گردان سیاست داخلی و خارجی کشور نباشد. در صورتی که آنچه را ایرانیان نمی‌خواهند و نیز آنچه را که می‌خواهند وجدان همگانی مردم کشور بگردد، ایران از تاریکیهای استبداد به روشنائی آزادی ره جسته است. پس چرا لیبراسیون بر فقدان رهبری تأکید می‌کند؟

آیا رهبری نیست سخنی با معنی است؟:

واقعیت اینست که هر کس خود خویشتن را رهبری می‌کند. حتی وقتی مردمی سر به فرمان «پیشوائی» می‌نهند، او را نماد قدرت و یا مظهر توحیدشان در خواست یا باوری می‌گردانند. بنا بر این، از قدرت یا از خواست و یا باور خویش رهبری می‌جویند. اگر خواست یا باور آزادی نباشد، مردم مطیع یک رهبر، در حقیقت، از قدرت (= زور) اطاعت می‌کنند.

مردمی که از آزادی خویش غفلت می‌کنند و استبداد رهبری خود را تابع زور می‌گردانند، از این واقعیت نیز غافل می‌شوند که وقتی کسی بمتابۀ نماد قدرت، رهبر شد، وارد بیراههٔ بدون بازگشتی شده‌است. توضیح اینکه، بطور روز افزون، با قدرت اینهمانی می‌جوید. بطور روز افزون، زور بکار می‌برد، بطور روز افزون، زندگی مردم را از اساس ویران می‌کند و بنا بر این، بطور روز افزون، مردم با او مخالف می‌شوند. سرانجام، این رهبر نگون بخت است که دیو می‌شود. مگر وقتی مردم از غفلت بدر می‌آیند و به این واقعیت پی می‌برند که رهبر زورمدار فرآوردهٔ زورمداری آنهاست.

مردمی که عقلهای خویش را از قدرت باوری و زور محوری آزاد می‌کنند و بر آزادی خویش عارف می‌شوند، نیز، همگرایی خویش، در اندیشهٔ راهنمایی که بیان آزادی باشد، را در معرفهای آن اندیشهٔ راهنما ابراز می‌کنند. هر اندازه معرفها با بیان آزادی این همان تر باشند، بیشتر بیانگر همگرایی مردم در بیان آزادی خواهند بود. بدین قرار، در واقع، هر کس خود خویشتن را رهبری می‌کند. جز اینکه نوع این رهبری فردی و جمعی را الف - باور به قدرت و یا عرفان بر آزادی معین می‌کند و ب - در جامعه‌ها، هیچ نوع رهبری ساکن و بی حرکت نیست. نوعی که نماد قدرت است، بطور روز افزون، با قدرت اینهمانی پیدا می‌کند و نوعی که مظهر آزادی است، بطور روز افزون، با آزادی هوهویه می‌شود. حال اگر در جهت و مسیر تحول هر یک از این دو نوع رهبری، تأمل کنی می‌بینی، افراد هر یک از این دو نوع، در آغاز، این که هستند، نبودند. بنا بر این، ج - رهبری نیست، سخنی بی معنی است. در حقیقت،

۱ - بیانهای قدرت، در اشکال مختلف، نمادهای خود را دارند و مثلث زور پرست را تشکیل می‌دهند. بدیهی است کوشش آنها اینست که میان خود مدار بسته‌ای را بوجود آورند و مردم را در آن زندانی کنند. چنان که وقتی به رأسی پشت کردند، ناگزیر، مطیع رأس دیگر بگردند. اما در حقیقت، نقش اصلی را مردم بازی می‌کنند. جز اینکه باور آنها به قدرت است که این مثلث را بوجود می‌آورد و آنها را زندانی مدار بسته می‌کند.

در صفحه ۲

هاشمی رفسنجانی در پی آنست که نماد ترکیبی از دو سنت استبدادی بگردد!:

انقلاب اسلامی: هاشمی رفسنجانی، در نماز جمعه ۲۰ تیر، گفت: در ایران، هر کس نوکر امریکا نیست، آزاد است و می‌تواند موافقت و مخالفت خود را بکند. شاه سابق می‌گفت: در ایران، همه گونه آزادی وجود دارد جز آزادی خیانت. آن زمان، به او می‌گفتند: اعلیحضرت خیانت را در انحصار خود می‌خواهد. از قرار، هاشمی رفسنجانی نیز، زد و بند محرمانه با امریکا را در انحصار در صفحه ۳

از آنجا که پرده‌ها افتاده‌اند و اینک رویارویی «خط سید ضیاء» با خط آزادی و استقلال، رو در روئی که می‌باید ایران را از استبداد قرون بیرون آورد، فصل دوم را به این رویارویی اختصاص می‌دهیم. در فصل سوم، وضعیت در عراق و تقلائی رژیم ملاتاریا و حکومت بوش را در استفاده از شیعهٔ عراق مطالعه می‌کنیم.

در فصل چهارم، خبرهای جنبش دانشجویی و اجتماعی را می‌خوانید که در شهرهای جهان در همبستگی با جنبش دانشجویان، برپا شدند.

در فصل پنجم، نامه‌ای به خامنه‌ای را می‌خوانید با حدود ۳۹۰ امضاء و در فصل ششم، خبرهای تجاوزهای به حقوق بشر را می‌خوانید:

انقلاب اسلامی: جامعه ایران دارد از مدار بستهٔ مثلث زور پرست بیرون می‌آید. خاصیت این مثلث اینست که میان خود، رابطهٔ ستیز و سازش، به ترتیبی برقرار می‌کنند که جامعه ملی مفتری به بیرون آن نداشته باشد. چنانکه، در تظاهرات هفته‌های پیش از ۱۸ تیر و وضعیتی که در ۱۸ تیر بوجود آمد، روش کار رسانه‌های لوس آنجلسی - که اغلب در روزهای پیش از ۱۸ تیر از فرستنده بسوی اروپا و ایران محروم شدند - موجب انتشار شایعه سازش پنهانی پهلوی طلبها و سخت سران رژیم، بخصوص باند هاشمی رفسنجانی انتشار پیدا کرد. هاشمی رفسنجانی و باند او چه می‌کنند؟ پاسخ به این پرسش موضوع فصل اول این مجموعه است.

امیر فرشاد ابراهیمی

از سربند تا چشم بند

فصل اول: زندگی نامه و چگونگی تشکیل «حزب الله»:

من امیر فرشاد ابراهیمی متولد محله زرگنده تهران در مردادی ترین روز سال ۱۳۵۴ هستم. نسب پدری و مادری ام به یکی از طوایف شهریار می‌رسد که باقی مانده های آنها همچنان در دشت های شهریار و موسی آباد و قاسم آباد شاهی که امروزه اسلامشهر میخوانندش به کشاورزی و دامپروری مشغولند.

پدرم از پرسنل نیروی هوایی بوده که در سال ۱۳۷۸ خرجه نظامیگری را از تن بدرآورد. پدر بزرگم نیز سر یاسان یکم محمد ابراهیم ابراهیمی از بازنشستگان شهربانی پهلوی اول و دوم بود. عموهایم و حتی عمه‌ام نیز نظامی بودند. غرض اینکه در یک خانواده کاملاً نظامی بزرگ شده‌ام. از دوران کودکی‌ام چیز به خصوصی ندارم که بگویم و در حقیقت زندگی‌ام از ایام مقطع راهنمایی شروع شده که رفته رفته از شرکت در گروه سرود و تئاتر و روزنامه دیواری شروع شده و به بسیج ختم شد. اینچنین بود که من رفته رفته شدم یک عضو ثابت بسیج مسجد محل و اردوهای جبهه. شاید نشود اسم این را گذاشت انتخاب راه زندگی چراکه در آن سن و سال بودن و از این حرفها

زدن کمی زود است.

در صفحه ۱۴